

در سده بیستم حرکتی نو در کشورشناسی آغاز شد، که پس از پایان جنگ جهانی دوم، با توجه به افزایش شمار کشورهای مستقل، سرعت بیشتری گرفت و کشورشناسی جای خوبی در جغرافیا به دست آورد. چنین جایگاهی به موازات جغرافیای عمومی (قانون‌نمندی) در نظام علمی-منطقی جغرافیا قرار گرفت که البته گسترش صنعت جهانگردی و نیز روابط بین‌الملل در این روند بی‌تأثیر نبود. اما از آغاز دهه ۱۹۷۰، در اروپا و سپس در آمریکا و دیگر کشورهای به حذف کشورشناسی از درس‌های دانشگاهی و مدارس پرداختند و گرایش به سوی طبقه‌بندی موضوعی، با هدف اصلی «درک و یادگیری» و «تطابق با علاقه رفتاری»، جانشین کشورشناسی شد. خلاصه آن که با وارد شدن دیدگاه‌های علمی نو در جغرافیای عمومی و قانون‌نمندی، و طرح پرسش‌های بحث‌انگیز، رفته‌رفته زمینه‌های عقب‌نشینی کشورشناسی فراهم آمد. با وجود این، کشورشناسی به منزله یک اصل از دانش جغرافیا و نیز برقراری مناسبات بین‌المللی در سطوح خرد و کلان، اعتبار خود را حفظ کرد. از این رو با توجه به روند «جهانی شدن»، دورنمای کشورشناسی در محل برخورد دو خط‌مشی قرار گرفته است. یکی «پایداری» و دیگری «تحوّل».

برای درک بهتر جایگاه کشورشناسی، سه مسأله کلّی زیر طرح می‌شود:

- کشورشناسی تاکنون با کدامین مقاصد، محتوا، روشها و رسانه‌ها ارائه می‌شده است و چرا؟

- برداشت مردم و حکومت‌ها از این نوع کشورشناسی چه بوده است؟

- تحوّل در چه ابعادی و به چه منظوری باید صورت گیرد؟

هدف این مقاله گذشته از کوشش برای یافتن پاسخ پرسش‌های یادشده، نشان دادن جایگاه این علم در جهان امروز به منزله یکی از مهم‌ترین مباحث جغرافیای صلح در راستای درک و تفاهم جهانی، جدا از تعصبات و هژمونی است.

کشورشناسی گامی برای صلح در فرآیند جهانی شدن

پیشگفتار

مناسبات انسان‌ها با بستر طبیعی زندگی‌شان از چارچوب محدود (زادگاه) و شکل ساده خارج شد و از یک سو به صورت فرازادگاهی، ناحیه‌ای و جهانی و از سوی دیگر به صورت سیستمی پیچیده درآمد.

با گذشت زمان، آن بخش‌هایی از کره زمین که دارای وجوه اشتراکی به لحاظ ویژگی‌های طبیعی یا خصیصه‌های فرهنگی-تمدنی بودند، یک واحد یا قلمرو جغرافیایی را به وجود آوردند و قابل تفکیک از یکدیگر شدند؛ ضمن اینکه به گونه‌ای با هم ارتباط داشتند. آنگاه باشندگان هر یک از واحدهای جغرافیایی-سیاسی (در مفهوم یک کشور) احساسات به نسبت یکسانی به قلمرو مربوط به آن پیدا کردند. از این رو، به درستی گفته می‌شود که تمدن‌ها-دستکم در مراحل آغازین شکل‌گیری و رشد و تکامل خود-در چارچوب جریانه‌های دیالکتیکی بین انسان‌ها و محیط زیست آن‌ها- (یعنی سرزمینی که در آن ساکن بوده‌اند)، در نظامی

این پرسش که انسان در عرصه و عرف اندیشه، ابتدا به خویشتن اندیشیده است یا به جهان پیرامون، چندان مهم نمی‌نماید. نکته اساسی برای ما این است که توجه به بوم یا زادگاه، در ذهن آدمی دارای چنان جای ویژه و پایداری بوده که نه تنها در حفظ و حراست آن می‌کوشیده، بلکه در شناخت اثرگذاری و اثرپذیری آن نقش بسیار داشته است. از این رو، پی بردن به روابط علت و معلولی میان پدیده‌ها که خصیصه علم است^۱، بویژه میان جوامع انسانی با بستر طبیعی زیستشان و سپس بازتاب عینی و حسی این روابط در چشم‌اندازهای جغرافیایی، از چنین شناختی سرچشمه می‌گیرد. با برپایی و شکل‌گیری دولت‌ها و حکومت‌ها، مناسبات (با به تعبیری «گفت‌وگو»)^۲ به روش‌ها و اشکال گوناگون-از صامت^۳ تا فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و سرانجام برخوردهای خصمانه-میان اقوام و ملل، گسترش بیشتری یافت. بدین ترتیب،

دکتر محمد حسن ضیاء توانا
گروه جغرافیا-دانشگاه شهید بهشتی

پیشرفت‌های علم و فن آوری، استفاده از عکس هوایی و ماهواره‌ای و سیستم اطلاعات جغرافیایی (geographical information systems) و سیستم موقعیت‌یابی جغرافیایی، (geographical position systems) نه تنها این ویژگی را تا امروز برای خود حفظ کرده، بلکه بر اهمیت آن افزوده شده است.

این مرحله از تاریخ تمدن بشر را می‌توان به منزله آغاز گفت‌وگوی اندیشمندانه انسان‌ها دانست. به اعتقاد دیویس^۶، «جغرافیا در دورانی که اصطلاحاً آن را عصر طلایی تفحص و جست‌وجوی علمی (سده ۱۵ تا ۱۹) نامیده‌اند، بالاترین منزلت نسبی را در میان دیگر علوم به دست آورد. این منزلت برخاسته از موقعیت دانشگاهی این علم در آن برهه از زمان نبود، بلکه به علت تلاش کسانی بود که فعلاً نه به کار نقشه‌برداری و شرح سرزمین‌های تازه کشف شده می‌پرداختند.» بدین ترتیب، سفرنامه‌نویسی از سوی عامه مردم جزئی از جغرافیا به‌شمار می‌آمد، زیرا این فعالیت‌ها تا اندازه زیادی بر اثر تشویق و زیر نظر انجمن‌های جغرافیایی صورت می‌گرفت (جنسن، آدیلد هولت ۱۳۷۶، ص ۱۴). البته پیش از آن نیز نقش جغرافی دانان مسلمان در نگارش سفرنامه‌ها، بویژه درباره شرق و سرزمین‌های اسلامی - که به عبارتی جغرافیای قدیم یا توصیفی است و هنوز کمابیش در چارچوب جغرافیای تاریخی و تاریخ علم جغرافیا اعتبار دارد - به آن حد از توسعه رسیده بود که حتی تقسیم‌بندی جهان به کشورها یا نواحی، با عناوینی چون «اقالیم» گوناگون (ناحیه‌شناسی جغرافیا) در آن پدیدار آمد (احمد، نفیس، ۱۳۶۷).

نگارش سفرنامه‌ها معمولاً از مبدأ حرکت که بیشتر زادگاه سیاح است، آغاز می‌شود و به سرزمین‌های دورتر و سرانجام مقصد پایان می‌پذیرد، در واقع، این شیوه تحقیق بر اصل «از نزدیک به دور» استوار است؛ اصلی که امروزه با نگرش علمی نو در آموزش جغرافیا، متکی بر درک و فراگیری موضوعات «از ساده به پیچیده» یا «مشخص و محسوس» به «مجرد یا انتزاعی»، در بسیاری از مدارس کشورهای جهان به کار گرفته می‌شود (اشتوبر، گ. و ضیاء توانا، م. ح. ۱۳۷۶، ص ۵).

دوران کشفیات بزرگ جغرافیایی و به دنبال آن استعمارگرایی، نقطه عطفی در تاریخ کشورشناسی

به نسبت بسته (متکی بر نیروها و عوامل درونی) شکل گرفته‌اند؛ سپس به تعامل با یکدیگر پرداخته‌اند و در فرآیند تحولات به گونه نظام باز (متأثر از نیروها و عوامل بیرونی) عمل کرده‌اند.

مجموعه این روابط به آن حد می‌رسد که هر یک از این واحدهای جغرافیایی به نام قلمرو یا سرزمین‌های مشخص تمدنی معرفی و شناخته می‌شود؛ هرچند برخی بر این باورند که امروزه قلمروهای فرهنگی زمین (یا حوزه‌های تمدنی) مرزهای مشخص ندارند و با واقعیت‌های جغرافیایی هم‌چندان همخوان نیستند، اما به هر حال حکومت‌ها و دولت‌ها زیر عنوان کشور با حاکمیت سرزمینی و مرزهای به رسمیت شناخته شده بین‌المللی، چارچوبی برای فعالیت ملت‌ها که در حقیقت حاملان فرهنگ و تمدن خاص خود هستند، فراهم می‌آورند و به نمایندگی از آن‌ها و کشور خود در صحنه جهانی نقش آفرینی می‌کنند. بدین ترتیب، کشورها چون ناحیه‌ای جغرافیایی^۷، بهترین آزمایشگاه علوم تاریخ و جغرافیا هستند که در بستر مکان و بعد زمان شکل گرفته‌اند.^۵

طرح و تبیین مسئله

با اختراع خط که در واقع بزرگ‌ترین انقلاب فرهنگی - تمدنی انسان به‌شمار می‌رود و آن را هنر تثبیت ذهنیات با علائم معهود چشم و تبدیل زبان به نشانه‌های عینی می‌دانند، به تدریج برخی از ویژگی‌های سرزمین‌ها، اقوام، حکومت‌ها و ... به‌رشته تحریر در آمد و در تاریخ علم بشری ثبت شد، به گونه‌ای که این هنر در انتقال اندیشه‌ها و برداشت‌های عینی و ذهنی به دیگران و نسل‌های بعد نقش برجسته‌ای بازی کرد، تا این که نگارش خاطرات و سفرنامه‌نویسی بعنوان یکی از رایج‌ترین شیوه‌های شناخت و تحلیل فرهنگ و تمدن و ویژگی‌های سرزمین‌های دیگر، پا به عرصه وجود نهاد.

تصویرنگاری که پیش از اختراع خط کاربرد بسیار داشت، ضمن حفظ خود به اشکال و با فن آوری‌های گوناگون، به صورت علمی دیگر یعنی نقشه‌کشی، کاربردهای بسیار یافت؛ از این رو نقشه‌پس از زبان و خط، مهم‌ترین منبع انتقال اطلاعات در جهان به‌شمار آمد؛ به گونه‌ای که با

● «رازل» در اثری با عنوان «جغرافیای سیاسی»، به کشور جایگاه ویژه داده و از آن بعنوان ارگانیکسم یا موجودی زنده وابسته به زمین یاد کرده است. «کارل ریتز» نیز جنبه‌های انسانی این علم را مورد توجه قرار داده است و جغرافیای ارضی میان جهان طبیعت و جهان انسانی می‌داند.

در چار چوب شناخت «مردم و سرزمین» به شمار می‌رود. همزمان با این رویداد و نیز انقلاب صنعتی، جابه‌جایی مکانی (آزادانه یا اجباری) انسان‌ها، به مفهوم مهاجرت، بویژه از اروپا و آفریقا به شرق و غرب گسترش بسیار یافت.^۷ چنین تحولاتی در جای خود، زمینه‌های شناخت بیشتر کشورهای و مردمان و مناسبات فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و همچنین آمیزش‌های قومی و نژادی را فراهم ساخت. هر چند این روابط و شناخت حاصل از آنها، بیشتر متکی بر جنبه‌های سودجویانه و سلطه‌گری در چار چوب نوعی نظام سنتی «زورمدار» بود، اما در لابه‌لای نوشته‌ها کمابیش می‌توان به شناخت علمی از «مردم و سرزمین»ها دست یافت.

در عصر روشنگری (خردگرایی)، سرانجام دانش نوپا به میدان نهاد و پیروزی‌هایی بی‌سابقه را آغاز کرد. در سده نوزدهم، پیدایش جوامع علمی-تخصصی در کنار فرهنگستان‌های علوم، نشانه تخصصی شدن دانش بود. گذشته از آن، چون پیامدهای کاربردی علوم در زندگی روزمره نمایان‌تر شد، علم و وجهه‌ای عمومی‌تر یافت (رُتان، ک. ۱۳۶۶، ص ۵۳۷). جغرافیا و کشورشناسی نیز بی‌تأثیر از این تحولات نماند. ایمانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) به جغرافیا در میان علوم جایی مرکزی بخشید. از دید وی، جغرافیا راهی برای دستیابی به دانش تجربی که لازمه تحقیقات فلسفی بود، به شمار می‌آمد. کانت خاطر نشان کرد که برای مطالعه پدیده‌های تجربی و گروه‌بندی و طبقه‌بندی آنها دوره وجود دارد: «یکی، بر اساس طبیعت آنها و دیگری، طبق موقعیت آنها در زمان و مکان» (جنسن، ۱۳۷۶، ص ۳۰). او راه نخست را «طبقه‌بندی منطقی» و راه دوم را «طبقه‌بندی فیزیکی» نامید. بنابراین، مکان و زمان در نظریات کانت جایگاه ویژه‌ای یافت.^۸ اگر اجازه داشته باشیم در عبارت زیر که از کانت نقل شده است، به جای «شیء»، واژه «کشور» را بگذاریم، اهمیت مطلب در راستای موضوع مورد بحث ما روشن‌تر خواهد شد:

می‌توانیم مشاهده کنیم که يك «شیء» همیشه در مکان بخصوصی قرار دارد و به عبارت صحیح‌تر، هر «شیء» می‌باید ضرورتاً در جایی قرار داشته باشد؛ و این

حقیقتی است کلی و ضروری (یا پیشینی)، اما دیگر معنی ندارد که بگوییم يك مکان هم باید خود در مکانی باشد. از این جا معلوم می‌شود که تفاوت منطقی میان «شیء» که در مکان یافت می‌شود و آن مکانی که «شیء» در آن یافت می‌شود در چیست. مکان نه جای «اشیا» است و نه نیست، مکان شرط لازم برای تحقق این حقیقت کلی و ضروری است که «اشیا» می‌باید جایی داشته باشند. (هارتک، یوستوس ۱۳۷۶، ص ۳۶)

کسانی چون هومبولت (Alexander. von Humbolt 1769-1859) ریتر (Carl Ritter 1779-1859) و راتزل (Fredrich Razel 1844-1954) که به جغرافیا مبنای علمی دادند، بیشتر اندیشه‌ها و نظریه‌های خود را از راه مطالعات میدانی منطقه‌ای و کشورشناسی به دست آوردند. برای مثال، پَنک^۹، هومبولت را بیشتر يك «جهان‌نویس» (cosmographer) و «کشورشناس» معرفی می‌کند تا جغرافی‌دان. راتزل در اثر خود با عنوان جغرافیای سیاسی^{۱۰}، به کشور جایگاهی خاص بخشیده و از آن بعنوان ارگانیکس‌م‌اموجودی زنده و وابسته به زمین یاد کرده است. کارل ریتر با تألیف ۲۱ جلد کتاب با عنوان «جغرافیا» (Erdkunde) و ترسیم نقشه‌های جالب از اروپا و خاورمیانه، اهمیت کشورشناسی را کاملاً روشن ساخته است. وی به جنبه‌های انسانی این علم توجه می‌کند و جغرافیا را چون «پلی میان جهان طبیعت و جهان انسانی» می‌داند^{۱۱} (زوکتر ۱۹۷۹، ص ۲۷). رگله، جغرافی‌دان پرکار فرانسوی نیز سهم بسزایی در کشورشناسی سنتی جغرافیا در آن برهه از زمان بازی کرده است.^{۱۲}

با وجود چنین پیشرفت‌هایی در زمینه‌های گوناگون علمی و نیز قرارداد وستفالی (۱۶۴۸)، علم و تاریخ آن همچنان در بند تعصبات و جانبداری‌های قومی و ملی بود و واقعیت‌ها چندان بی‌طرفانه و بی‌پیش‌داوری و اهداف خاص مورد بررسی قرار نمی‌گرفت.

پایه‌های اساسی روابط بین‌الملل، به گونه‌ای امروزی آن، پس از پیدایش نظام‌های جدید کشوری، یعنی در اواسط سده ۱۷ (پس از انعقاد قرارداد وستفالی) ریخته شد و با انقلاب کبیر

● هگل در «فلسفه حق» یادآور شده است که «جامعه مدنی» بر اثر دیالکتیک درونی اش، به فرار فتن از محدوده‌های خویش و پیدا کردن بازارها سوق داده می‌شود و در نتیجه، وسیله ضروری حیات آن در سرزمین (کشور)های دیگری قرار دارد که یادچار کمبود کالایی هستند که جامعه مدنی بیش از نیاز خود تولید کرده است یا بطور کلی در صنعت عقب مانده هستند؛ همچنین، باید مستعمره‌هایی یافت و در نتیجه اجازه داد تا بخشی از جمعیت همراه با خانواده خود در این سرزمین‌های جدید زندگی کنند.

فرانسه (۱۷۸۹) تکامل یافت. از آن هنگام بود که روابط بین‌الملل به گونه‌ی امروزی، یعنی بر پایه‌ی دو اصل اساسی زیر، مورد پذیرش دولتها قرار گرفت. این دو اصل اساسی عبارت است از:

الف- وجود کشورهای مستقل، و ب- پذیرش اصل برابری کشورها در صحنه‌ی بین‌المللی (عامری، هوشنگ ۱۳۷۷). هاروی (۱۳۸۰، ص ۷۹) در این خصوص می‌نویسد: «علی‌رغم قرارداد وستفالی، حق دولت‌های خودفرمان مستقل به هم‌زیستی، به عنوان هنجاری اروپایی (و مشخصاً هنجاری بی‌ثبات) به رسمیت شناخته شده بود. گسترش عام این اصل در سراسر جهان قرن‌ها به درازا کشیده و حتی اینک نیز به گونه‌ای مستدل کامل نشده است؛ حتی هگل، فیلسوف ایدئالیست آلمانی، دور از چنین تعصباتی نمانده است.» وی «در فلسفه‌ی حق، امپریالیسم و استعمار را راه‌حل بالقوه‌ی تضادهای درونی به اصطلاح جامعه‌ی مدنی کمال یافته می‌دانست. از نظری، انباشت فزاینده‌ی ثروت، از یک سو، و شکل‌گیری توده‌ی تهیدست که در ژرفای بینوایی و ناامیدی دست و پا می‌زند، از سوی دیگر، باعث بی‌ثباتی و جنگ طبقاتی می‌شود که نمی‌توان آن را با دیگر گونی درونی بهبود بخشید» (هاروی، ۱۳۸۰، ص ۶۴). امیر مهدی بدیع (۱۳۷۹، ص ۱۸) در این خصوص چنین می‌نویسد: «اگر نویسنده‌ی منزلت‌پدیدارشناسی روح [هگل] به تمجید از دولت پروس بسنده می‌کرد و آن را به عنوان حاصل کوشش‌های آمانیته اندیشه‌گر و به عنوان نماد حاکمیت روح معرفتی می‌کرد، می‌توانستیم... با لبخند از آن بگذریم و با خود بگوییم یک روح برتر هم گاه می‌تواند دچار لغزش و سرگیجی یک ناسیونالیسم افراطی شود. اما این را نمی‌توان بخشود که فیلسوفی مانند هگل... برتری بلا معارض هوشی و اخلاقی ملت خود... کل نژاد آلمانی را تا سطح یک اصل مسلم بالا برده باشد. از آن‌جا که خوش ندارد بردگی را بیهوده تلقی کند، لشکرکشی استعماری فرانسویان به شمال آفریقا و سلطه‌ی انگلستان بر هند و منابع آن را تحسین می‌کند و حتی از چین می‌خواهد خود را تسلیم استعمار اروپا نماید...» وی امپراتوری ایران را به درون دالان تاریخ می‌برد و در ادامه می‌نویسد: «ایرانیان اولین مردم تاریخ

هستند... در حالی که چین و هند در وضعیتی ایستا به سر می‌برند و تا به امروز یک زندگی طبیعی نباتی را می‌گذرانند... در برابر روحیه‌ی محقر هندی‌ها، تصورات ایرانی مانند یک نسیم خالص و روح‌افزا جلوه‌گر می‌شود.» در مقابل، آیزاکس، که همچون هگل هرگز ایران را ندیده بود و با این سرزمین و مردمانش آشنایی نداشت، در اثر خود ایرانیان را غرق در هرزگی و پست‌ترین انواع لذات نفسانی معرفی کرد (فلسفلی ۱۳۷۹، ص ۲۶ به نقل از رایت ۱۳۵۷، ص ۱۴۸). هگل در ادامه بحث خود در فلسفه‌ی حق، بر این باور است که «جامعه‌ی مدنی» در اثر «دیالکتیک درونی‌اش» به فرارفتن از محدوده‌های خویش و پیدا کردن بازارها سوق داده می‌شود و در نتیجه، وسیله‌ی ضروری برای حیات آن در سرزمین (کشور)های دیگری قرار دارد که یا دچار کمبود کالاهایی هستند که «جامعه‌ی مدنی» بیش از نیاز خود تولید کرده یا بطور کلی در صنعت عقب مانده هستند. همچنین باید مستعمره‌هایی یافت و در نتیجه اجازه داد تا بخشی از جمعیت همراه با خانواده خود در این سرزمین‌های جدید زندگی کنند، (هاروی ۱۳۸۰، صص ۶۵-۶۴).

کوتاه سخن اینکه روحیه‌ی ملی‌گرایی^{۱۳} یا به بیان کلی‌تر، بحث «ما» در برابر «آنها» سرچشمه‌ی بسیاری از پیش‌داوری‌ها و خودمحوری‌ها و سرانجام نزاع‌ها بوده است (فرینزاده، محمدجواد ۱۳۷۷، ص ۱۸۱).^{۱۴} ریچارد مور (۱۳۷۹، ص ۱۸۲۴) این مطلب را در چارچوب جغرافیای سیاسی و از بُعد سیاست سرزمین و مکان چنین بیان می‌کند: «ترکیب دیدگاه‌های ما و آنها با قلمرو خواهی عواقب خطرناکی در بردارد... قطعاً، برقراری نظارت بر یک منطقه‌ی جغرافیایی، مزیت‌های عملی بارزی را در بردارد و ممکن است پیامدهای متفاوتی از قبیل ادامه بقا و یا مرگ (از فرط گرسنگی)، استقلال و یا بردگی به همراه داشته باشد. اما کاملاً مشخص است که رابطه‌ی انسان با زمین، چیزی بیش از ملاحظات اقتصادی-سیاسی و دارای پیوندهای عاطفی و روانی است.» مطالعات صورت گرفته در دو دهه‌ی اخیر درباره‌ی سرزمین و در چارچوب جغرافیای انسان‌گرایی معاصر، نشان می‌دهد که «آنان به کشف نمادنگاری

● برخی بر این باورند که امروزه قلمروهای فرهنگی زمین (یا حوزه‌های تمدنی) مرزهای مشخص ندرند و با واقعیت‌های جغرافیایی هم چندان همخوان نیستند، اما به هر حال، حکومتها و دولتها، زیر عنوان کشور با حاکمیت سرزمینی و مرزهای به رسمیت شناخته شده بین‌المللی، چارچوبی برای فعالیت‌ملتها که در حقیقت حاملان فرهنگ و تمدن خاص خود هستند، پدید می‌آورند و به نمایندگی آنها و کشور خود در صحنه‌ی جهانی نقش آفرینی می‌کنند. به این ترتیب، کشورها چون ناحیه‌ی جغرافیایی، بهترین آزمایشگاه علوم تاریخ و جغرافیا هستند که در بستر مکان و بُعد زمان شکل گرفته‌اند.

فرآیند تحولات در کشورشناسی نو

در سده بیست میلادی، تحول و حرکتی دیگر به سوی کشورشناسی، و همزمان با آن مطالعات ناحیه‌ای مبتنی بر همبستگی‌ها و همسانیهای پدیده‌های طبیعی و انسانی در بخشی از کره زمین به مفهوم یک واحد جغرافیایی، آغاز شد. در دهه دوم سده بیستم کسانی چون آلفرد هتتر (Alfred Hettner 1859- 1941) به نظریات برخاسته از جبرگرایی محیطی واکنش نشان دادند و بر جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی جغرافیا بیشتر تأکید کردند. وی معتقد بود که نخستین وظیفه فرهنگی جغرافیا، ساختن پلی روی شکاف موجود میان علوم طبیعی و انسانی است؛ از این رو ضرورت دارد که جغرافیا ایده و مفهوم کاتبی را از این رشته بعنوان دانش فضایی حذف کند. بدین ترتیب جغرافیای ناحیه‌ای و کشورشناسی بخش مهمی از جغرافیا را به خود اختصاص دادند. هر چند سده نوزدهم دوران تعیین سرحدات ارضی بود و بیشتر مرزهای کشورهای جهان بین سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۲۵ بیشتر توسط بریتانیای کبیر و فرانسه کشیده و تثبیت شد، اما با به پایان رسیدن جنگ جهانی دوم و به تدریج تا آخر هزاره دوم، بسیاری از کشورها از یوغ قدرت‌های استعماری کهنه و تورها شدند و به هر حال به جرگه کشورهای مستقل پیوستند؛ به گونه‌ای که در سال ۱۹۹۷ از ۱۸۶ کشور جهان، ۱۳۸ کشور (یا ۷۴/۲ درصد) در سده بیستم استقلال یافته بودند. ۱۶ به لحاظ تقسیمات کلان ناحیه‌ای (قاره‌ها) نیز از ۵۳ کشور در آفریقا، در این دو سده ۵۰ کشور (یا ۹۴/۳ درصد) پس از سال ۱۹۴۵ به استقلال رسمی رسیدند (نگاه کنید به جدول شماره ۱) ۱۷، در حالی که آمریکای شمالی (ایالات متحده آمریکا و کانادا)، که در شمار مستعمرات انگلیس بود، پیش از سده اخیر مستقل شده بود. افزایش کشورهای مستقل در آسیا و اروپا پس از پایان جنگ را باید در دو مقطع زمانی دید: یکی، پیش از فروپاشی شوروی سابق و دیگری، پس از آن. در برهه زمانی دوم، پیدایش نظام جهانی نو نوعی بازگشت به فرهنگ و قوم‌گرایی و در نهایت

(iconography) سنتی مربوط به یک سرزمین ناآشنا شدند و آشکار نمودند که سرزمین و حسن مکانی همراه با آن، از اجزای مهم نظام‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی یک کشور است. وی در ادامه به نقل از فدرستون (۱۹۹۳) چنین می‌نویسد: «تصاویری که ما از خودمان و از آنان داریم، در چارچوب تلاش برای تشکیل هویت و کنار گذاشتن غیر خودی‌ها ایجاد می‌شوند و نمی‌توان آنها را از شبکه انبوه وابستگی‌های میان مردم، جدا ساخت [با وجود این] کشمکش‌های موجود میان گروه‌های خودی و غیر خودی... با ادامه تماس با دیگران، عادی‌تر می‌شود.» هاتینگتون (۱۳۷۸، ص ۴۴) چنین نگرشی را در نظریه جهان دویاره می‌داند و از «دو جهان: ما و آنها» سخن به میان می‌آورد.

بنابراین، در گذشته، اصل کلی بشر دوستانه علمی، یعنی پرداختن یکسان و فراخور به فرهنگ و تمدن‌ها و پذیرش گوناگونی آنها، مورد عنایت قرار نمی‌گرفت؛ به گونه‌ای که در بسیاری از موارد «کشورشناسی» در راستای «کشورگشایی» درک می‌شد و هنوز نیز در فرم و محتوا به گونه دیگر، در اندیشه برخی دولتمردان، سیاستمداران و حتی نظریه‌پردازان علمی چنین است. به گفته یوپر، «خرمدندان در خدمت خود کامگان» قرار می‌گیرند؛ در حالی که چنین اصلی در جغرافیا، بویژه در پژوهش‌های مربوط به کشورشناسی، به منزله «وارث اولیه» این علم، باید پیش از دیگر دانش‌ها و شاخه‌های علمی جغرافیا مد نظر قرار گیرد، زیرا «جغرافیا بیشتر از تمام علوم دانشگاهی درباره کم و کیف ملل جهان بحث می‌کند و به همین جهت دارای جنبه بین‌المللی خاصی است که در رشته‌های دیگر علوم کمتر نظیر پیدا می‌کند» (گنجی، محمدحسن ۱۳۶۷، ص ۴۷۷). از این رو، کشور که به منزله یک واحد سیاسی است و مجموعه این واحدهای سیاسی، نقشه سیاسی جهان را شکل می‌دهد، مهم‌ترین مبحث در دانش جغرافیا، بویژه جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک به شمار می‌آید. این واحد سیاسی پیوسته در پی تعریف و تبیین «علت وجودی» و «هویت ملی» خود است که به لحاظ ساختاری، از به هم آمیختن سه عنصر «سرزمین»، «ملت» و «حکومت» پدید

● عصر کشفیات بزرگ جغرافیایی و به دنبال آن استعمارگرایی، نقطه عطفی در تاریخ کشورشناسی، در چارچوب شناخت «مردم و سرزمین» است. همزمان با این رویداد و نیز با انقلاب صنعتی، جابجایی مکانی (آزاد یا اجباری) انسانها، به مفهوم مهاجرت، بویژه از اروپا و آفریقا به شرق و غرب، گسترش بسیار یافت. چنین تحولاتی، در جای خود، زمینه‌های شناخت بیشتر کشورها و مردمان و مناسبات فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و همچنین آمیزش‌های قومی و نژادی را فراهم ساخت؛ هر چند این روابط و شناخت حاصل از آنها بیشتر متکی بر جنبه‌های سودجویانه و سلطه‌گری، در چارچوب نوعی نظام سنتی زورمدار بود.

گونه‌ای هویت ملی، نقش بیشتری در این زمینه داشته است.

از دهه ۱۹۵۰، کشورشناسی رفته‌رفته از شکل کلیشه‌ای و سنتی (تصویر شماره ۱) خارج شد و تا سال ۱۹۷۵ توانست به لحاظ دیدگاه‌های علمی نو جای خوبی در دانش جغرافیا به دست آورد. به نوشته هانس بوبک (Hans Bobek) (۱۹۵۷، ص ۱۲۴-۱۲۵)، چنین موقعیتی به موازات جغرافیای عمومی در سیستم عقلانی و منطقی جغرافیا قرار گرفت. در این برهه، مکتب‌های فلسفی جغرافیا نیز دستخوش توسعه و تحول بسیار شدند. با مکتب «چشم‌انداز» (Landscape) که نخستین بار اشلوتر (Otto Schlüter) آنرا مطرح کرد و کارل ساور (Carl Ortwin Sauer) (1889-1975) در آمریکا بدان جانی تازه دمید، و همچنین گسترش نگرش سیستمی در جغرافیا، مطالعات ناحیه‌ای و کشورشناسی در چارچوبی نو قرار گرفت. ترول (Carl Troll) (۱۹۵۶) از ترکیب این مکتب و نگرش، پیوند یافتن مجموعه عناصر فیزیکی (سپهر خاک، آب و هوا) و عناصر حیاتی (سپهر زیستی) و سرانجام جهان یا سپهر انسانی را در کلیت خود به تصویر درآورد (تصویر شماره ۲). از آن پس در زمینه تطوّر و تکامل روش‌های علمی این کلیت کوشش بسیار شد؛ به گونه‌ای که اولیش (Herald Ohlig) و وایشهارت (Peter Weichhart) (۱۹۷۵) به «کنش‌های متقابل» مجموعه‌ها و چگونگی به هم پیوستگی و همزیستی سلسله مراتبی عناصر گوناگون پرداختند.

تاکیسد کلب (A. Koib) بر اصطلاح «قلمروهای فرهنگی» یا «حوزه‌های تمدنی» زمین پیامدهای خود را در این نظام قانونمند به جا گذاشت و مفهوم «چشم‌انداز فرهنگی» جانشین «چشم‌انداز انسانی» شد. بدین ترتیب «رویکرد فرهنگی به جغرافیا»^{۱۸} در مطالعات کشورها و نواحی جغرافیایی جان تازه‌ای یافت و بررسی‌های «میان‌رشته‌ای» (interdiscipliner) مورد توجه قرار گرفت. بعدها نیز «جغرافیای اجتماعی» (social geography) با تأکید بر «کارکردهای اساسی زندگی انسانی»^{۱۹} بدان پیوست و برای خود جایگاه ویژه یافت.

در این برهه، کشورشناسی، نه تنها در مراکز آموزش عالی درس‌ها و سمینارهایی را به خود اختصاص داد و در برنامه و کتاب‌های درسی مدارس جا باز کرد، بلکه تدوین و چاپ کتاب‌ها و مقالات بسیار درباره کشورها و نواحی گوناگون جهان بیش از پیش گسترش یافت. بی‌گمان توسعه روابط بین‌الملل، گسترش صنعت جهانگردی و گردشگری و فزونی یافتن شمار کشورها بر این روند بی‌تأثیر نبوده است.

از نیمه نخست دهه ۱۹۷۰، در اروپا، آمریکا و سپس دیگر کشورهای جهان، به حذف «کشورشناسی» یا به بیانی دیگر، جغرافیای کشورها و قاره‌ها در کتاب‌های درسی مدارس و کلاس‌ها و سمینارهای دانشگاهی پرداختند و گرایش به طبقه‌بندی موضوعی با هدف اصلی «درک و یادگیری» و «تطابق با علاقه رفتاری» جانشین جغرافیای کشورها شد. بر اساس این روش، موردشناسی‌ها نه در چارچوب کشورشناسی، بلکه بر پایه موضوعات علمی یا مسائل ملموس و تا اندازه‌ای کاربردی است. این روش به معنای بازگشت دوباره از جغرافیای ناحیه‌ای به سوی جغرافیای عمومی بود. به سخن دیگر، آموزش بر محور «جغرافیای عمومی» قرار گرفت که مطالب و موضوعات جغرافیایی به یاری مثال‌های مکانی و ناحیه‌ای (با موردشناسی و تأکید بر یک کشور یا قاره) تحلیل می‌شود (اشتوبر، گ. و ضیاء توانام، ح. ۱۳۷۹، ص ۷). خلاصه آن که، با ورود دیدگاه‌های علمی جدید در جغرافیای عمومی و قانونمند و طرح نکاتی چون:

■ کشور و چشم‌اندازشناسی، به منزله تجسم کامل و انتزاعی یا یک اصل جغرافیایی خالص، ناتوان از طرح مسئله علمی با محتوای نظری (تئوریک) است؛

■ کشورشناسی امری یا موضوعی سطحی و معمولی به‌شمار می‌رود؛

■ کشورشناسی نوعی روابط بدیهی (بدیهی‌پنداری) را بیان می‌کند؛

■ کشورشناسی خصلت به ظاهر علمی دارد ولی فاقد اصالت است.

زمینه‌های عقب‌نشینی این علم در دانشگاه‌ها و مدارس فراهم آمد (اشتویک ۱۹۷۹، ص ۱).^{۲۰}

● روحیه ملی‌گرایی یا به بیان

کلی‌تر، بحث «ما» در برابر «آنها»، سرچشمه بسیاری از پیشداوری‌ها و خودمحوری‌ها و سرانجام بر خوردها بوده است. این نکته را ریچارد مـویر، در چارچوب جغرافیای سیاسی و از بُعد سیاست سرزمین و مکان، چنین بیان می‌کند: «ترکیب دیدگاه‌های ما و آنها با قلمرو خواهی، پیامدهای خطرناکی دارد... بی‌گمان، برقراری نظارت بر یک منطقه جغرافیایی، مزیت‌های عملی بارزی دارد و ممکن است آثار متفاوتی چون ادامه بقای مرگ (از فرط گر سنگی)، استقلال یا بردگی داشته باشد؛ اما مشخص است که رابطه انسان با زمین چیزی بیش از ملاحظات اقتصادی-سیاسی و گویای پیوندهای گسترده عاطفی و روانی است.

با وجود چنین حملات و انتقادات به ظاهر علمی^{۲۱}، کشورشناسی به منزله یکی از اصول دانش جغرافیا و اصلی اساسی در برقراری صحیح مناسبات بین الملل در سطوح خرد و کلان، اعتبار خود را از دست نداد. اویگن ویرت (۱۹۷۸) ص ۲۴۱) در باب اهمیت و علمی بودن کشورشناسی چنین می نویسد: «حتی اگر کشورشناسی بعنوان یک علم مطرح نباشد، به هر حال علمی است، زیرا نیازمند به کارگیری بسیاری از روش های علمی برای جمع آوری اطلاعات، مشاهدات، پرسشگری ها، تجزیه و تحلیل منابع، ارزیابی داده ها، مطالعات تطبیقی و سرانجام نمایش آنها در یک مجموعه کامل با نگرش سیستمی است.» چنین نگرش علمی و سیستمی را اولیش و وایشهات در ارتباط با مطالعات ناحیه ای (خرد و کلان) و در چارچوب مکتب چشم انداز به تصویر در آوردند (تصویر شماره ۳) و بدین سان گامی دیگر در تحول و تطور دیدگاه های ارائه شده تا آن زمان برداشته شد.

شولر (۱۹۷۸، صص ۲۹۶ و ۲۹۷) اهمیت مطالعه و بویژه درک درست از کشورشناسی و هدف از آن را به خوبی بیان می کند: «هدف از کشورشناسی، شناخت سرزمین ها، اقوام، فرهنگ ها و جوامع بشری در شکل واقعی زندگی خود آنهاست که باید آن را با توجه به شرایط توسعه محیطی [طبیعی] خاص خود درک و بررسی کرد.» اما به نوشته شولر باید این مطلب را افزود که هدف تنها شناخت، بررسی و درک نیست، بلکه پذیرش ضرورت ادامه یافتن تنوع و گوناگونی و در نظر گرفتن جایگاه و موقعیت هر یک از گونه های مورد بررسی در نظام جهانی است. از این رو به کار گرفتن شیوه تجربیدی در کشورشناسی پاسخگوی نیازهای کنونی جامعه جهانی نیست.^{۲۲} این مطلب را اکسارت اهلرز (Eckart Ehlers) (۱۳۶۵، ص ۲۰) چنین بیان می کند: «بدیهی است که کشورشناسی نیز همانند دیگر شاخه های جغرافیا با شیوه بررسی تجربیدی، امروزه در سطح جهان دوره تجدید حیات و نوزایی خود را می گذراند.»

در مجموع چنین به نظر می رسد که دورنمای آینده کشورشناسی، در محل برخورد دو خط مشی قرار گرفته است: یکی «پایداری» و دیگری

● در گذشته، يك اصل کلی بشر دوستانه و علمی، یعنی پرداختن یکسان و شایسته به فرهنگها و تمدنهای پذیرش گوناگونی آنها، مورد عنایت قرار نمی گرفت به گونه ای که در بسیاری موارد «کشورشناسی» در راستای «کشورگشایی» درک می شد و هنوز هم در فرم و محتوا، به گونه دیگر، در اندیشه برخی دولتمردان، سیاستمداران و حتی نظریه پردازان علمی چنین است. به گفته «پوپر»، خردمندان در خدمت خود کامگان قرار می گیرند، زیرا جغرافیا بیشتر از همه علوم دانشگاهی درباره ویژگیهای ملت های جهان بحث می کند؛ از این رو، دارای جنبه بین المللی خاصی است که در دیگر رشته های علمی کمتر نظیر دارد.

«تحول». برای درک بهتر «تحول» کشورشناسی، ضرورت دارد نخست به پرسش های زیر پاسخ داده شود:

■ چه نوع کشورشناسی و با چه اهدافی وجود داشته است؟

■ پیامدهای کشورشناسی تاکنون چه بوده است؟

■ کشورشناسی تا امروز با کدامین محتوا، روش ها و رسانه ها ارائه می شده است؟

■ برداشت و تحلیل ملت ها و اقوام و بطور کلی مردم و دولت ها از این نوع کشورشناسی چه بوده است؟

بررسی اجمالی برای یافتن پاسخ این پرسش ها گویای آنست که روش و اهداف مطالعات کشورشناسی در جهان را می توان در چهار شکل یا شیوه کلی طبقه بندی کرد:

نخست، شیوه علمی یا نظام یافته در چارچوب جغرافیای قانونمند. این روش شکل تقریباً کلیشه ای یا قالبی stereotype دارد و مطالب آن بیشتر برای قشر خاصی از جامعه علمی تدوین می شود.

دوم، شیوه دایرةالمعارفی که با عنوانهای گوناگون چون «گیتاشناسی کشورها»، «جغرافیای کامل جهان»، «جغرافیای قاره ها» منتشر می شود و خلاصه ای - بیشتر آماری - از ویژگی های کشورها ارائه می کند.

سوم، مورد یا موضوع شناسی. با این شیوه، موردی خاص که نقش برجسته ای از لحاظ طبقه بندی موضوعهای علمی در جهان دارد، چون شهرنشینی، افزایش و مهاجرت جمعیت، صنعت، محیط زیست، گردشگری و... گزینش و تحلیل موردی می شود.

چهارم، نشان دادن سیمایی کلی از یک کشور؛ یعنی در مطالعه ای با عنوان «کشورشناسی» به بررسی یک کشور از جنبه های گوناگون پرداخته می شود.^{۲۳} گاه پیروی از خط مشی سیاسی، اقتصادی و نظامی دولت ها در تدوین و تحلیل مطالب اثر می گذارد.

هر یک از شیوه های چهارگانه یاد شده، ویژگی ها و پیامدهای خود را دارد. آنچه پژوهشگران درباره کشور یا زادگاه خود می نویسند، تا اندازه ای بر

هنگامی که این شاخه علمی، توجیهی علمی برای پدیده‌های منحصر به فرد ارائه می‌کند. بدین ترتیب، نظریه «اصالت عقل انتقادی» کارل پوپر^{۲۵} در جغرافیا اعتبار می‌یابد.

چنانچه جغرافیا را علم بررسی سطح آکنده از حیات کره زمین با توجه به تفاوت‌های عظیم و بی‌پایان مکانی آن بدانیم، تبیین علمی این گوناگونی‌ها در رابطه با نیروهای مؤثر (در گذشته و حال) و نیز پیامدهای حاصل از مناسبات علت و معلولی (دیالکتیکی) جوامع انسانی با محیط زیست خود، که منجر به پیدایش چشم‌اندازهای فرهنگی در جهان می‌شود، از وظایف جغرافیا است (مؤمنی، مصطفی ۱۳۶۵، صص ۱۱۰-۶۰؛ ضیاء توانا، محمدحسن ۱۳۷۷، ص ۱۵۱). از این رو کشورشناسی به روند شکل‌گیری و تحلیل هر یک از قلمروهای فرهنگی-تمدنی و چشم‌اندازهای به وجود آمده از آن و پیوند میان آنها در فضای جغرافیایی معینی از کره زمین در چارچوبی مشخص و مقیاسی کوچک‌تر می‌پردازد. این همان روشی است که پوپر (۱۳۶۴، صص ۵۲۷-۵۵۳) برای علم تاریخ، و وبر (۱۹۶۸، ص ۲۴) برای علوم اجتماعی در نظر دارند.^{۲۶} این شاخه علمی با توجه به نگرش سیستمی در آن، سازنده مدل‌های جغرافیایی بویژه مدل‌های فضایی است که جغرافیای کاربردی را به دنبال دارد (افراخته، حسن ۱۳۷۴). نظر به جنبه کاربردی یادشده، کشورشناسی علمی را می‌توان به دو گروه کلی تقسیم کرد:

نخست، پژوهش درباره یک کشور توسط مراکز تحقیقاتی، علمی و اجرایی همان کشور که برای شناخت و درک بهتر آن سرزمین صورت می‌گیرد. هدف اصلی این گروه، بیشتر بر نامرزی ناحیه‌ای و آمایش سرزمین برای دست یافتن به گونه‌ای عدالت اجتماعی-اقتصادی و جامعه مدنی در بُعد مکانی آن یا برقراری تعادل فضایی-مکانی است. به نظر می‌رسد که آلمان نخستین کشوری باشد که از لحاظ علمی و با تکیه بر مبانی علم جغرافیا به چنین کار مهمی دست زده است.^{۲۷}

دوم، بررسی و پژوهش درباره دیگر کشورهای جهان توسط هر یک از کشورها در ابعاد گوناگون علمی، سیاسی، اقتصادی و... با هدفهای مشخص

جنبه‌های ملی گرایانه و گاه تعصبات قومی، مذهبی و... تأکید دارد. در چنین روشی، گونه‌ای برتری نسبی به سرزمینی که پژوهشگران به آن تعلق خاطر دارند (ما)، در مقایسه با دیگر سرزمین‌ها- بویژه سرزمینهای مجاور- (آنها) داده می‌شود. نویسنده با نوشتن جمله‌های به ظاهر علمی، ضمن حفظ و بیان همبستگی‌های تمدنی، فرهنگی و طبیعی با کشورهای همسایه، می‌کوشد با تأکید بر رخدادهای تاریخی و شرایط جغرافیایی، وابستگی سرزمین‌های دیگر را به فرهنگ و قلمرو سیاسی-تاریخی کشور خود نشان دهد. این در حالی است که محتوای متون کشورشناسی گاه غیر علمی تدوین یافته بوسیله خارجیان، با توجه به نوع روابط موجود و نیز جایگاه آن کشور در نظام سیاسی-اقتصادی منطقه‌ای و جهانی، بسیار متفاوت و پیوسته دستخوش دگرگونی است؛ به گونه‌ای که گاه بر جنبه‌های مثبت و گاه بر جنبه‌های منفی تأکید می‌شود و حتی آن را از راه رسانه‌های گروهی در میان توده‌های مردم اشاعه می‌دهند. به هر روی، باید پذیرفت که هر یک از شیوه‌های یادشده، به نوعی زمینه‌های روابط دیالوگی و دیالکتیکی فرهنگ‌ها را فراهم می‌کند.

جمع‌بندی

هر چند کشورشناسی پیشینه‌ای دراز دارد، اما توجه بیشتر به آن از دوران کشفیات بزرگ جغرافیایی، بویژه از اواخر سده ۱۷ به این سو، بیشتر با پشتیبانی دولت‌ها آغاز شد. در این مقطع زمانی، اروپا با ساختار اقتصادی-سیاسی متکی بر سوداگری (mercantilism) می‌خواست اطلاعات دقیقی از مردم و سرزمین‌ها برای برقراری مناسبات تجاری و بویژه برای بهره‌کشی و استعمار آنها داشته باشد.

تقریباً از آغاز سده بیستم، بویژه از نیمه دوم آن، کوشش شد که کشورشناسی از چارچوب سنتی‌اش درآید و بدان جنبه‌های علمی بخشیده شود. در این میان کسانی چون ویرت (۱۹۷۹، صص ۷۲، ۷۵، و ۱۶۸-۱۶۷) به این باور رسیدند که کشورشناسی همواره در کنار جغرافیای عمومی (قانونمند) و جغرافیای شوریک قرار دارد؛ زیرا به تحلیل پدیده‌شناسانه می‌پردازد؛ بویژه

● کشورشناسی مهمترین مبحث در دانش جغرافیا، بویژه در جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک به شمار می‌آید. این واحد سیاسی که پیوسته در پی تعریف و تبیین «علت وجودی» و «هویت ملی» خود است، به لحاظ ساختاری از به هم آمیختن سه عنصر «سرزمین»، «ملت» و «حکومت» پدید می‌آید.

و تا اندازه‌ای از پیش تعیین شده.

فشرده سخن اینکه، هر چند مولد یادشده از بحث در مقوله «شناخت» بر پایه گذشته‌نگری و کنون‌نگری گواهی می‌دهد، اما هدف رسیدن به گونه‌ای تحول در راستای «چگونه باید باشد» است. «از این رو باید با نگاهی به گذشته و حال جهان، و موانع فهم حقیقت و امکان تحقق صلح نگرست تا امکان غلبه بر دشواری‌ها و موانع دیرینی که در برابر همه ملت‌ها (و کشورها) قرار داشته است، فراهم گردد» (خاتمی، سید محمد ۱۳۸۰، ص ۷۱). جغرافی دانان، با بررسی علت‌ها و تحلیل تباین‌های طبیعی و فرهنگی در کره زمین و ضرورت وجودی آنها که ادامه حیات جهان به آن بستگی دارد و نیز زمینه‌ساز رشد و تعالی جامعه بشری است و توسعه پایدار و همه‌جانبه، بی آن امکان‌پذیر نخواهد بود، باید بکوشند که جهان را از حالت رکود و جمود در برابر هجوم شتابان اندیشه‌هایی چون «دهکده جهانی» و «بیان تاریخ»، و پیامدهای آن‌رهایی بخشند. هر چند بر پایه این گونه اندیشه‌ها، مرزهای جغرافیایی دیگر مفهومی نخواهد داشت، اما به گفته مجتهدزاده (۱۳۷۹، ص ۹)، «گرایش به متمایز بودن از دیگران و سر بلند بودن از داشتن ویژگی‌های هویتی در ذات بشر است و همین، بی‌گیری هویت فردی و اجتماعی یا ملی را دوامی جاودانه می‌دهد. هویت‌گرایی در جهان کنونی، نه تنها باروند جهانی شدن و نزدیک شدن روزافزون ملت‌ها به یکدیگر در تضاد نیست، بلکه این روند دوم است که روند نخست را تحریک می‌کند.»

در یک پاسخ کلی به پرسش‌های مطرح شده، خط‌مشی چنین است: نشان دادن تنوعات در سطح کره زمین، علل و ضرورت وجودی و پذیرش آنها از یک سو، و جهت دادن افکار اندیشمندان و توده‌های مردم جهان در پذیرایی از دیگران و پذیرش و ادامه حیات آنان، بی‌هرگونه پیش شرط و پیشداوری از سوی دیگر. با این شرایط می‌توان به شعارهای سازمان ملل متحد و نامگذاری سال ۲۰۰۰ و حتی دهه نخست از هزاره سوم با عنوان «گسترش فرهنگ صلح» جامعه عمل پوشاند و هزاره سوم میلادی را بر پایه اصول بشر دوستانه، چه در نظریه و چه در عمل، استوار ساخت. در این

زمینه، ضمن تأکید بر سه وجه مطالعاتی پیشنهاد شده از سوی مجتهدزاده (همان، ص ۱۳) در راستای پویایی کاربردی گفت‌وگوی تمدن‌ها، یعنی «زمینه‌سازی فلسفی»، «بدنه‌یابی جغرافیایی» و «نقش‌آفرینی سیاسی»، جایگاه کشورشناسی در وجوه دوم و سوم با توجه به فرایند جهانی شدن و توسعه سازمان‌های گوناگون منطقه‌ای برجسته‌تر می‌نماید. بالطبع، به نظر می‌رسد یکی از راهکارهای عملی این کوشش، شناخت بی‌غرضانه کشورهای جهان، با عنوان کشورشناسی، به منزله «میراث اولیه» علم جهانشمول جغرافیا باشد.

یادداشت‌ها

۱. علم معرفتی است منظم که با روش‌های معین به دست می‌آید و روابط حدّال دو متغیر را تبیین می‌کند.
۲. گفت‌وگو (dialogue) بین فرهنگ و تمدن‌ها را می‌توان در دو معنا به کار گرفت:
الف: تبادل افکار آگاهانه و هدفمند انسان‌های فرهیخته و اندیشمند و آشنا به فرهنگ‌های گوناگون، اولاً به منظور تفاهم بیشتر (در راستای توسعه علمی و پایداری صلح) و ثانیاً برای کاهش تنش‌ها که بیشتر ویژه عصر ماست. پس، گفت‌وگو از بُعد اول خود در این رابطه، ضرورتاً به هنگام بروز اختلاف انجام نمی‌گیرد.
ب: تبادل اقتصادی، فرهنگی و فن‌آوری‌ها، بی‌هدف و برنامه قبلی، بلکه به صورت خودجوش و ناخواسته؛ بنابراین چنین «گفت‌وگو» بی‌در تاریخ تمدن بشر بسیار قدیمی است.
حسین بشیریه (۱۳۷۷، ص ۱۵) این‌دور این‌گونه بیان می‌کند: «دیالوگ در سطحی آگاهانه صورت می‌گیرد و نیازمند زبانی مشترک است. اما دیالکتیک تمدن‌ها در سطحی غیر آگاهانه یا به سخنی بهتر، در «ناخودآگاه» تاریخ صورت می‌گیرد.
۳. منظور مبادله پایاپای کالا، بی‌روبرو شدن و گفت‌وگوی طرفین است، بدون آنکه هرگونه رابطه‌ای دیگر حتی گفت‌وشنود تجاری میان آنان انجام شود. این‌گونه مناسبات، بیشتر ویژه جوامع اولیه انسانی به هنگام یا پس از جنگ و محاصمه بود.
۴. هرگاه بخشی از سیاره زمین دارای چنان چهره‌ای باشد که بوسیله عامل یا مجموعه عواملی به درجه‌ای از وحدت یا همگنی برسد که در آن یک قلمرو سازمان یافته فضایی با کانون یا هسته‌ای مشخص در مکانی شکل گیرد و از بخش‌های مجاور خود متفاوت باشد، می‌توان به یک ناحیه جغرافیایی به لحاظ دیدگاه عینی دست یافت؛ از این‌رو هر

● به گفته دکتر پیروز مجتهدزاده، گرایش به متمایز بودن از دیگران و سر بلند بودن از داشتن «ویژگی‌های هویتی» در ذات بشر است و همین، پیگیری هویت فردی و اجتماعی یا ملی را دوامی جاودانه می‌دهد.

هویت‌گرایی، در جهان امروز، نه تنها باروند جهانی شدن و نزدیک شدن روزافزون ملت‌ها به یکدیگر در تضاد نیست، بلکه این روند دوم است که روند نخست را تحریک می‌کند.

کشور - البته تحت شرایطی - می تواند يك ناحیه یا بخشی از يك ناحیه باشد، یا کانون يك ناحیه به شمار آید.

۵. مهم ترین تفاوت تاریخ و جغرافیا، به اعتقاد آلفرد هنتز (۱۹۲۷، ص ۱۱۳) این است که در جغرافیا جنبه زمانی قضایا یا رخدادها در ورای ماجرا قرار می گیرد. جغرافیا چندان به دنبال مطالعه تکامل در زمان نیست، هر چند که این قاعده روش شناسی اغلب زیر پا گذاشته می شود. جغرافی دانان در نقطه مشخصی از زمان، در واقعیت يك برش ایجاد می کنند و تنها تحولات تاریخی را تا آنجا مد نظر قرار می دهند که برای تشریح وضع در آن مقطع زمانی انتخاب شده، لازم است.

6. Wayne K. Davis 1972, p. 11.

۷. الف - امروزه جهت جریان و اهداف جابه جایی جمعیت شکل دیگری پیدا کرده است، بدین معنا که مهاجرت از کشورهای در حال توسعه به سوی کشورهای توسعه یافته، بویژه از مستعمرات به کشورهای استعمارگر سنتی سابق صورت می گیرد. بین سال های ۱۸۲۱ و ۱۹۲۴، حدود ۵۵ میلیون اروپایی به ماورای بحار، و ۳۴ میلیون تن به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کردند. موج و جهت جدید مهاجرت بویژه در نیمه نخست سده بیستم میلادی همراه با استعمارزدایی، شکل گیری کشورهای تازه، سیاست های تشویق مهاجرت و ترک وطن، توسعه فن آوری و... بود، به گونه ای که در سال ۱۹۹۱ شمار مهاجران قانونی در جهان به صد میلیون رسید. پناهندگان حدود ۱۹ میلیون، و مهاجران غیر قانونی ده میلیون بیشتر از آنان بودند (هاتینگتون، ساموئل ۱۳۷۸، ص ۳۱۴ به بعد). این روند متأثر از عوامل دافعه درونی کشورهای مهاجر فرست و عوامل جاذبه کشورهای مهاجر پذیر است و در دهه اخیر همراه با گسترش فرایند «جهانی شدن» نیز به شتاب آن افزوده شده است. این پدیده هر چند یکی از مسائلی و معضلات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای مهاجر پذیر و مهاجر فرست به شمار می رود، اما خود به گونه ای دیالوگ و دیالکتیک میان فرهنگ ها را سبب می شود. برای مثال، بر اثر عوامل پیدایش فرضیه «فرهنگ جهانی»، سالانه بیش از ۱۵۰ میلیون نفر در حال مهاجرت هستند. به سخن دیگر، از هر ۵۰ نفر يك نفر در سال مهاجرت می کند که داگلاس میسی این پدیده را «جهان در حرکت» نامیده است.

ب- دو عامل کشش و فشار (pull & push factors) بعنوان علت مهاجرت و نقل مکان گروه ها از جامعه ای به جامعه و از کشوری به کشور دیگر به کار گرفته می شود. برای مثال، پس از انقلاب اسلامی در ایران، عامل فشار یعنی تغییر نظام و ناخشنودی گروه هایی از آن، سبب مهاجرت اجباری آنها به کشورهای دیگر شد. در حال حاضر عامل

کشش، یعنی امکان کار و موفقیت برای نخبگان علمی جامعه ایران در بازارهای غربی در کنار عامل فشار فرعی تر نسبت به سال های ۱۳۶۲-۱۳۵۷، یعنی وجود نظام طبقه بندی شهروندان به خودی و غیر خودی که امکان موفقیت را برای گروه هایی محدود می کند یا حتی از بین می برد سبب مهاجرت آنها شده است. مهاجرت ایرانیان پس از انقلاب را می توان به سه دوره تقسیم کرد. در دوره اول مخالفان انقلاب و وابستگان به رژیم پهلوی ایران را ترک کردند؛ در دوره دوم به علت جنگ و افزایش تضییقات سیاسی و... حتی بسیاری که با انقلاب نیز همراه بودند ناگزیر جلای وطن کردند؛ در دوره سوم که بطور تقریبی يك دهه از آن می گذرد، علت اصلی مهاجرت ها اقتصادی - اجتماعی بوده است که با عنوان «فرار مغزها» شناخته می شود. آخرین آمار منتشر شده توسط صندوق بین المللی پول (IMF) نشان می دهد که در مورد پدیده «فرار مغزها»، ایران در میان ۶۱ کشور در حال رشد مقام اول را دارد. این رقم بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار نفر تخمین زده می شود (ن. ک. علمداری، کاظم ۱۳۸۱، ص ۵۹).

۸. واژه raum در زبان آلمانی، که در ادبیات و نوشته های فارسی بیشتر آن را معادل «مکان» گرفته اند، معانی متعدّد دارد، از جمله: فضا یا منطقه جغرافیایی - سیاسی؛ تحت تأثیر فکری و معنوی؛ و فضای لایتهای آسمان. امروزه اصطلاح «فضا» در جغرافیا اهمیت و کاربرد بیشتری نسبت به مکان یافته است.

بر اساس دیدگاه کانت، «زمان» يك تصور ضروری و واجب است. هیچ کس نمی تواند دنیایی را تصور کند که در زمان نباشد؛ دنیایی که در آن هیچ چیز پیش یا پس یا همزمان با چیز دیگری روی ندهد. «مکان» هم نمی تواند يك مفهوم باشد، بلکه باید به منزله شهود در نظر گرفته شود.

«بینش به تنهایی تجربه واقعی یا ارتباط طبیعی قانونمند را به وجود نمی آورد (بینش ها بی مفاهیم کور هستند). بی گمان هر بینشی همواره از راه «فرم های بینشی ناب» مکان و زمان بایستی درک شود. مکان و زمان خود موضوع تجربه نیستند، بلکه به منزله اجزای سازمند تجربه، خصلت پیشینی دارند، یا به بیان دیگر مقدم بر تجربه اند. مکان، زمان و مقوله ها شرایط پیشین هر تجربه را تعیین می کنند.» (هارتک، یوستوس ۱۳۷۶، صص ۴۰ و ۴۱).

9. Penck 1928, p. 31.

10. Politische Geographie 1897.

11. "Geographie sei das Band zwischen Natur - und Menschenwelt" (Zögner 1979, p. 27).

12. Elysée Reclus (1830-1905).

۱۳. ناسیونالیسم، نگرشی است سیاسی که توجیه چندان علمی ندارد، و حتی در حالت تدافعی، جوانه تهاجم را در بطن دارد. این ویژگی را - در مواردی - دین نیز در شکل

● اگر نویسنده پر منزلت

پدیدارشناسی روح [هگل]

به تمجید از دولت پروس

بسنده می کرد و آن را به عنوان

حاصل کوشش های او مانیتۀ

اندیشه گرو به عنوان نماد

حاکمیت روح معرفی

می کرد، می توانستیم...

لبخند از آن بگذریم و با خود

بگوییم يك روح برتر هم گاه

می تواند دچار لغزش و

سرگیجی يك ناسیونالیسم

افراطی شود. اما این را

نمی توان بخشود که فیلسوفی

مانند هگل... برتری

بلامعارض هوشی و اخلاقی

ملت خود و... کل نژاد

آلمانی را تا سطح يك اصل

مسلم بالا برده باشد.

۵۶ کشور است که سه کشور آن (جیبوتی، کومور، جزایر موریس) مدّ نظر قرار نگرفته‌اند.

پیش از سال ۱۹۵۵، رسماً فقط پنج کشور آفریقایی مستقل وجود داشت که ۲۵ درصد جمعیت این قاره را در بر می‌گرفت. طی یک دهه یعنی تا سال ۱۹۶۵ سی و دو کشور جدید استقلال سیاسی یافتند که ۲۸۰ میلیون نفر یعنی بیش از ۹۰ درصد جمعیت این قاره را شامل می‌شدند. و بالاخره سه مستعمره پرتغال (آنگولا، کینه، و موزامبیک) در سال ۱۹۷۳ استقلال یافتند. در هفدهم دسامبر ۱۹۶۰، مجمع عمومی سازمان ملل متحد «اعلامیه» مربوط به دادن استقلال به کشورهای مستعمره را تصویب کرد که در پی آن ۴۰ کشور جدید با جمعیتی حدود ۸۰۰ میلیون نفر استقلال سیاسی یافتند (برآگینسکی، م. ۱۳۵۲). در پیشگفتار کتاب پیداری آفریقا آمده است: «مدافعان امپریالیسم می‌گویند تا افکار عمومی جهان را متقاعد سازند که کشورهای آفریقایی استقلال خود را مدیون سیاست‌های قدرت‌های استعماری می‌باشند... روزنامه نیویورک تایمز در سال ۱۹۶۰ نوشت: غرب به خود می‌بالد از این که اعلام کند با آزاد ساختن چهل کشور مستقل با جمعیتی حدود ۸۰۰ میلیون نفر، مدت‌ها قبل از تصویب این قطعنامه، اصول آن را به مرحله عمل در آورده است.» البته این ادعاها چیزی جز جعل تاریخی نیست.

۱۸. جایگاه مطالعات فرهنگی در جغرافیا، از اواخر دهه ۱۹۸۰ اهمیت بیشتری یافت؛ به گونه‌ای که امروزه یک گروه تحقیقاتی با همین عنوان در آنحاده بین‌المللی جغرافیا IGU با ریاست پروفیسور پل کلارول، استاد دانشگاه سوربن فرانسه، به فعالیت‌های علمی گسترده مشغول است.

۱۹. کارکردهای اساسی زندگی انسانی (basic activities of human societies; grunddaseinfunktionen) عبارت است از:

الف- کارکردهای زیستی: زندگی، تولید مثل،

ب- کارکردهای اقتصادی: کار، رفع و تأمین نیاز و تولید کردن،

پ- کارکردهای فرهنگی-اجتماعی: آموزش دیدن و آموزش دادن،

ت- کارکردهای تحرک اجتماعی-جغرافیایی: قشربندی اجتماعی، آلوده‌شدن، تغییر مکان سکونت یا محل کار

ث- کارکردهای اوقات فراغت: به تفریح و استراحت پرداختن، آرامش جان و روان

همه این کارکردها به لحاظ جغرافیایی در چارچوب فرایندهای مکانی-زمانی و در مفهوم رفتارهای تأثیرگذار فضایی مورد توجه قرار می‌گیرند (ک به: شافر، هانس،

افراطی خود دارد. هر چند ملّی‌گرایی تا اندازه‌ای بنا بر گرایش عصر در حال زوال است، ولی هنوز هم نیروی سیاسی-اجتماعی و مسلکی قابل توجهی است. برای مثال، ناسیونالیسم (همراه با قوم‌گرایی و مذهب) در شوروی و یوگسلاوی سابق و برخی دیگر از نواحی جهان، از دو جریان (یا ایدئولوژی) دیگر یعنی سوسیالیسم و لیبرالیسم، نیرومندتر از آب درآمد.

بشیریه (۱۳۷۹، صص ۲۹۰ و ۲۹۱) بر این باور است که بر سر راه توسعه سیاسی و جریان جهانی شدن، پنج بحران در فرایند پیدایش دولت مدرن قدعلم می‌کنند، که یکی از آنها بحران هویت است. وی می‌نویسد: «در واقع خواست دولت‌های ملّی، ایجاد وفاداری یکسان و هماهنگ است. از این رو ناسیونالیسم یکی از ابعاد توسعه سیاسی تلقی می‌شود. برخی نظریه‌پردازان معتقدند که اگر وجه مشترکی در انواع هویت‌ها پیدا نشود، در آن صورت بحران هویتی شکل می‌گیرد و این بحران از تکوین دولت‌مدرن جلوگیری می‌کند... امروزه بحران هویت ملّی به گونه‌ای مطرح می‌شود که از چارچوب دولت‌های ملّی فراتر می‌رود. با توجه به تضعیف دولت‌های ملّی در فرایند جهانی شدن، در ادبیات جدید بحث هویت‌های فراملّی و فرافرنگی نیز مطرح است.»

۱۴. چنین برتری را در طول تاریخ بسیار می‌توان یافت. در جریان جنگ جهانی دوم، بر خوردهای ایدئولوژیک متفقین با شوروی نمونه بارزی است. طرفداران ناسیونال سوسیالیست‌های اروپا، یا به بیان دیگر فاشیست‌های آلمان و ایتالیا، می‌گفتند: هر اقدامی در مخالفت با «ما» در واقع کمک به کمونیست‌هاست و پیشرفت و استقرار دیکتاتوری را ترغیب می‌کند. حتی یک لحظه هم فراموش نکنید که راهی جز این دوره وجود دارد. حال انتخاب کنید. در همان دوره، جارچیان استالین بانگ می‌زدند: «هر کس گستاخی کرده و در شرح معایب اشتراکی کردن‌های اجباری سخن بگوید... همه علیه تبعیدشدگان با موسولینی هم‌دست شده‌اند و به حمایت از هیتلر... صف آرایی کرده‌اند... مسئله بر سر انتخاب است: یا «ما» یا «آنها» (اشیربر، مانس ۱۳۶۳، ص ۲۹)

۱۵. قطعه قطعه کردن افریقا در سال ۱۸۸۵، خیره‌کننده‌ترین نمونه است.

۱۶. چنانچه سده ۱۹ نیز مدّ نظر قرار گیرد این رقم به ۱۶۶ کشور (یا ۸۹/۲ درصد) می‌رسد. شمار کشورهای جهان در سال ۱۹۹۷، ۱۹۴ کشور بوده که به علت در دسترس نبودن اطلاعات دقیق آماری، ۸ کشور کوچک منظور نشده‌اند.

۱۷. از این میان فقط یک کشور (لیبریا) (۱/۹ درصد) در سده ۱۹، و بقیه در سده ۲۰ مستقل شده‌اند. قاره آفریقا دارای

● ناسیونالیسم، نگرشی است سیاسی که توجیه چندان علمی ندارد، و حتی در حالت تدافعی، جوانه‌تهاجم را در بطن دارد. این ویژگی را در مواردی-دین نیز در شکل افراطی خود دارد. هر چند ملّی‌گرایی تا اندازه‌ای بنا بر گرایش عصر در حال زوال است، ولی هنوز هم نیروی سیاسی-اجتماعی و مسلکی قابل توجهی است. برای مثال، ناسیونالیسم (همراه با قوم‌گرایی و مذهب) در شوروی و یوگسلاوی سابق و برخی دیگر از نواحی جهان، از دو جریان (یا ایدئولوژی) دیگر یعنی سوسیالیسم و لیبرالیسم، نیرومندتر از آب درآمد.

منابع و مآخذ

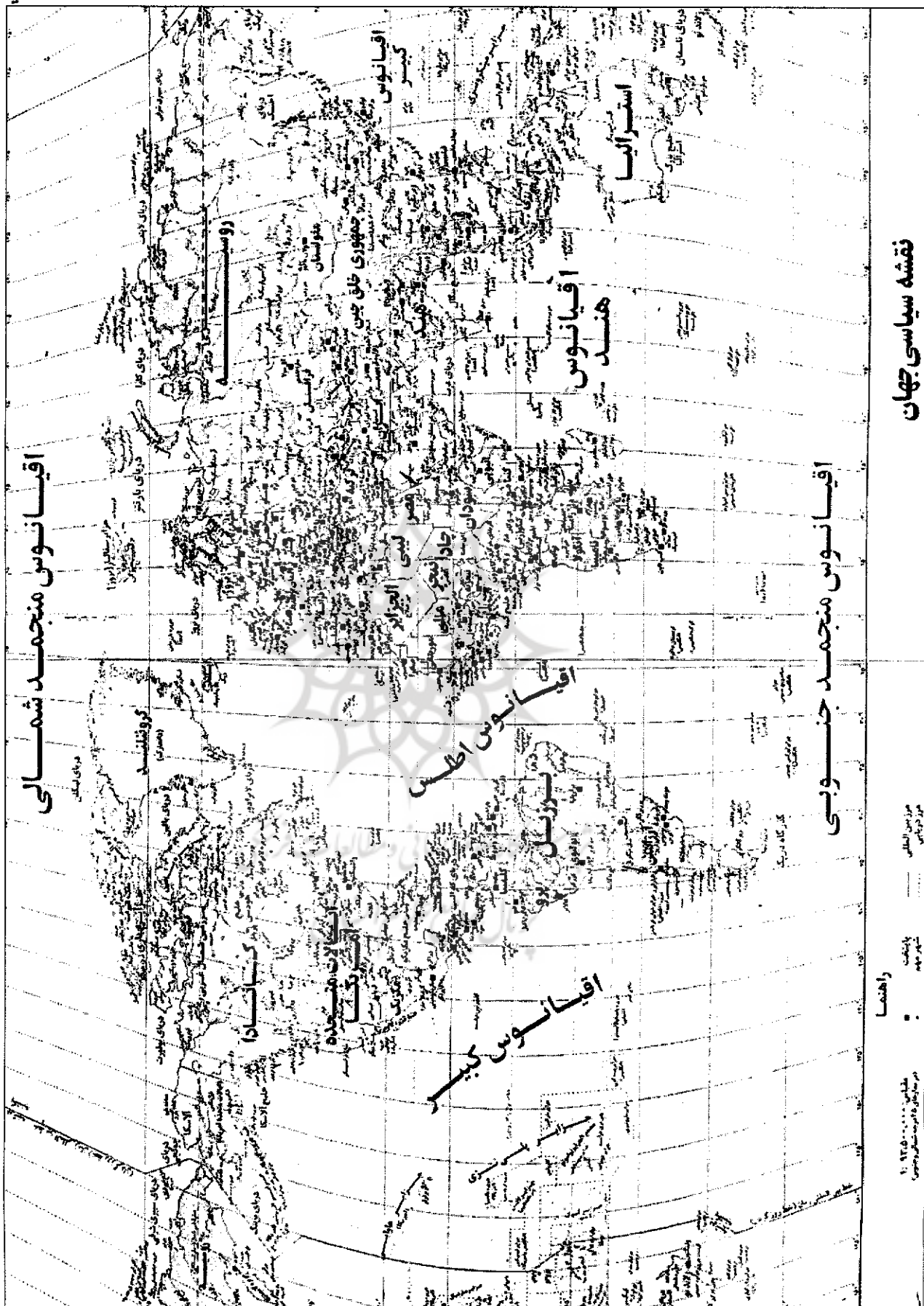
۱. افراخته، حسن، مدل در جغرافیا، جهاد دانشگاهی زاهدان و تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴
۲. احمد، نفیس، خدمات مسلمانان به جغرافیا، ترجمه حسن لاهوتی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی، چاپ اول، مشهد ۱۳۶۷
۳. اشتوبر، گ. و ضیاء توانا، م. ح. «آموزش جغرافیا در مدراس کشور آلمان»، مجله رشد آموزش جغرافیا، ش ۴۵، س ۱۲، ۱۳۷۶، صص ۳۲۰
۴. اشیربر، مانس، «تقد و تحلیل جباریت»، ترجمه کریم قسیم، انتشارات دماوند، چاپ اول، ۱۳۶۳
۵. اطلس کامل گیتاشناسی، دوره دوم، چاپ سیزدهم، انتشارات گیتاشناسی، ش ۱۲۲، ۱۳۷۸
۶. براگینسکی، م. ییلوری افریقا، ترجمه ج. علوی نیا و ا. ح. رضوانی، انتشارات حقیقت، چاپ دوم، ۱۳۵۲
۷. بشیری، حسین، «از دیالکتیک تمدن‌ها تا دیالوگ تمدن‌ها»، فصلنامه گفتمان، ش ۳، ۱۳۷۷، صص ۲۳-۱۳
۸. بشیری، حسین، «توسعه سیاسی و بحران هویت ملی»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۵ (هویت ملی)، سال دوم، پاییز ۱۳۷۹، صص ۳۱۹-۲۸۷
۹. بدیع، امیرمهدی، هگل و شرق باستان، ترجمه احمد تقیبزاده، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۵۲-۱۵۱، پاییز ۱۳۷۹، صص ۱۸۲۴
۱۰. بویر، کارل، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه علی اصغر مهاجر، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۶۴
۱۱. بویر، کارل، جست و جوی ناتمام، ترجمه ایرج علی آبادی، اندیشه‌های عصر نو، چاپ اول، ۱۳۶۹
۱۲. جنسن، آدیلد هویت، جغرافیا، تاریخ و مفاهیم (مکاتب، فلسفه و روش شناسی)، ترجمه جلال تبریزی، انتشارات سیر و سیاحت، چاپ اول، ۱۳۷۶
۱۳. خاتمی، سیدمحمد، گفت و گوی تمدن‌ها، انتشارات طرح نو و مرکز بین‌المللی گفت و گوی تمدن‌ها، چاپ اول، ۱۳۸۰
۱۴. شافر، هانس، «درباره مفهوم جغرافیای اجتماعی»، ترجمه عباس سعیدی، مجله رشد آموزش جغرافیا، ش ۱۸، ۱۳۶۸، صص ۴۸
۱۵. ضیاء توانا، محمدحسن، «مراحل تطور (تکامل) جغرافیا و جایگاه جغرافیای اجتماعی در نظام قانونمند آن»، فصلنامه دانشگاه انقلاب، ش ۱۱۱ (وضعیت جغرافیا در ایران)، ۱۳۷۷، صص ۱۶۱-۱۴۹
۱۶. رجایی، فرهنگ، پدیده جهانی شدن، وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، نشر آگاه، چاپ اول، ۱۳۸۰

- ۱۳۶۸، صص ۴۸ و ضیاء توانا، محمدحسن ۱۳۷۷، صص ۱۶۱-۱۴۹.
20. R. Stewig (1979, p. 1-35)
۲۱. منتقدان تا آنجا پیش رفتند که کشورشناسی را چون «کوه یخی» دانستند که فقط قلّه آن دیده می‌شود، در حالی که در «زیر آب» کاملاً چیز دیگری است.
22. Eugen Writh (1925)
۲۳. حرکت به سوی جهانی شدن و پیامدهای آن مورد توجه خاص جغرافی دانان قرار گرفته است، به گونه‌ای که عنوان بیست و ششمین کنفرانس بین‌المللی جغرافیایی که در شهر سئول (کره جنوبی) در اوت ۲۰۰۰ برگزار شد، زندگی با گوناگونی (Living with Diversity) بود. حتی جامعه‌شناسان و فلاسفه بر ضرورت وجودی گوناگونی و بهره‌برداری از آن برای برقراری یک جامعه مدنی اعتقاد راسخ دارند. بی‌شک وجود تناقض در بهینه طبیعت، نشان مصیبت نیست، بلکه جزو قوانین آن است. مصیبت، تفکری است که وجوه این تناقض را به دنبال هم قطار می‌کند و به برداشتی تک‌خطی از آن می‌رسد.
۲۴. نمونه آن را در ایران مؤسسه مطالعات و تحقیقات وزارت امور خارجه منتشر می‌کند و به «کتاب‌های سپین» مشهور شده است.
25. K.R. Popper (1902-1994)
۲۶. «فعالیت سیاسی به وسیله جریان داشتن در درون یک سرزمین معین شناخته می‌شود. . . . بدون وجود سرزمین که به گروه هویت می‌دهد، نمی‌توان از گروه سیاسی دم زد. . . . کسانی که در درون مرزهای گروه‌بندی سیاسی سکونت دارند، رفتاری اختیار می‌کنند که به طرز معناداری به اقتضای این سرزمین و مردم آن جهت می‌گیرد» (وپر، ماکس ۱۳۶۲، صص ۲۳۱).
۲۷. در سال ۱۹۴۱ بخش کشورشناسی (Abteilung für Landeskunde) در وزارت کشور رایش سوم با مدیریت پروفیسور ماینن (E. Meynen)، جغرافی دان مشهور، تأسیس شد. این اداره بعدها اسامی دیگری به خود گرفت که مهم‌ترین آن «مؤسسه کشورشناسی» (Institut für Landeskunde) در برلین و پس از جنگ در یادگودسبرگ (Bad Godesberg) بود و از همکاری جغرافی دانان برجسته آلمانی، اطریشی و سوئیس بهره‌مند شد. اکنون این مؤسسه با نام «مؤسسه سازماندهی فضایی و برنامه‌ریزی سرزمین» (Institut für Raumordnung & Landesplanung) در شهر هاننور، نقش مهمی در برنامه‌ریزی منطقه‌ای در کشور آلمان دارد. هر چند مطالعات علمی امروزه به گونه «میان رشته‌ای» است، ولی جغرافی دانان مانند گذشته فعالیت سازنده‌ای در این مؤسسه دارند.

● در دهه دوم سده بیستم کسانی چون آلفرد هنتربه نظریات بر خاسته از جبرگرایی محیطی و اکنش نشان دادند و بر جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی جغرافیا بیشتر تأکید کردند. وی معتقد بود که نخستین وظیفه فرهنگی جغرافیا، ساختن پلی روی شکاف موجود میان علوم طبیعی و انسانی است؛ از این رو ضرورت دارد که جغرافیا ایده و مفهوم کانتی را از این رشته بعنوان دانش فضایی حذف کند.

۱۷. رُتان، کالین، تاریخ علم کمبریج، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۶۶
۱۸. علمداری، کاظم، بحران جهانی و نقدی بر نظریه برخورد تمدن‌ها و گفت‌وگوی تمدن‌ها، نشر توسعه، چاپ اول، ۱۳۸۱
۱۹. فرینزاده، محمدجواد، «نگاهی اجمالی به بعضی از وجوه فلسفی مسئله دیالوگ»، فصلنامه گفت‌وگو، ش ۳۷، ۱۳۷۷، صص ۱۸۹-۱۸۱
۲۰. قزلسفلی، محمدتقی، «ایران از منظر شرق‌شناسی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۵۲-۱۵۱، ۱۳۷۹، صص ۲۴-۳۴
۲۱. گنجی، محمدحسن، جغرافیا در ایران، از دارالفنون تا انقلاب اسلامی، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، مشهد ۱۳۶۷
۲۲. ویر، ماکس، جامعه‌شناسی ماکس ویر، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، نشر نیکان، چاپ اول، ۱۳۶۲
۲۳. هاتینگتون، ساموئل، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمدعلی حمیدرفیعی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۸
۲۴. هاروی، دیوید، جغرافیای قدرت طبقاتی، در مانیفست، پس از ۱۵۰ سال (مجموعه مقالات)، به کوشش لئوبانیچ و کالین لینو، ترجمه حسن مرتضوی، نشر آگاه، چاپ اول، ۱۳۸۰، صص ۱۰۷-۶۳
۲۵. هارتناک، بوستوس، نظریه معرفت در فلسفه کانت، ترجمه غلامعلی حداد عادل، نشر فکرروز، چاپ اول، ۱۳۷۶
۲۶. مجتهدزاده، پیروز، «جهان سیاسی در سالی که گذشت»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۵، صص ۱۶۴-۱۶۳، ۱۳۸۰، صص ۳۰-۴
۲۷. مجتهدزاده، پیروز، «هویت ملی در عصر جهانی شدن»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۵ (هویت ملی)، سال دوم، پاییز ۱۳۷۹، صص ۳۴۷-۳۳۷
۲۸. مجتهدزاده، پیروز، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، سمت، چاپ اول، ۱۳۸۱
۲۹. مویر، ریچارد، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دزه میرحیدر و سید مجتبی صفوی، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، چاپ اول، ۱۳۷۹
۳۰. مؤمنی، مصطفی، «رديابی فرهنگ وحی در ساختارشناسی فرهنگی، اقتصادی و کالبدی دوره آغازین شهر دولت آباد ملایر»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، ش ۲، سال اول، ۱۳۶۵، صص ۱۱-۶۰
31. Bahrenberg, G. 1979: Anmerkung zu E. Wirths vergeblichem Versuch einer wissenschafts theoretischen Begründung der Länderkunde. in: Geogr. Zeitschr. 67, p. 147-157
- نظریه علمی ناحیه و کشورشناسی
32. Bobek, H. 1975: Gedanken über das logische System der Geographie, in: Mitt. d. Geogr. Gessel. Wien 99, pp. 122-145
- تفکری درباره نظام منطقی جغرافیا
33. Ehlers, E. 1980: Iran, Grundzüge einer Geographischen Landeskunde. Wiss. Buchgesellschaft. Darmstadt.
- ایران، مبانی یک کشورشناسی جغرافیایی
34. Ehlers, E. 1996: Kulturkreise - Kulturerdteile - Clash opf Civilizations; Peädoyer für eine gegenwartsbezogene Kulturgeographie, in: Geogr. Rundschau 6, pp.338-344
- حوزه‌های تمدنی - قلمروهای فرهنگی زمین - برخورد تمدن‌ها، دفاعیه‌ای در راستای جغرافیای فرهنگی نو
35. Fukuyama, F. 1992: **The End of History and the Last Man.** The Free Press N.Y.
- پایان تاریخ و واپسین انسان
36. Hettner, A. 1931: Der Orient und die Orientalische Kultur. in: Geogr. Zeitschr. 37
- شرق و فرهنگ شرقی
37. Kolb, A. 1962: Die Geographie und die Kulturerdteile. in: Hermann v. Wissmann Festschr. pp. 42-49
- جغرافیا و قلمروهای فرهنگی زمین
38. Leser, H. 1980, H. 1980: Geographie. Das Geogr. Seminar, Westerman
- جغرافیا
39. Schöller, p. 1978: Aufgaben heutiger Länderkunde. Geogr. Rundschau 30, pp. 296-310
- وظایف کنونی ناحیه‌شناسی
40. Stewig, R. 1979 (Hrsg): Probleme der Landes - und Länderkunde. Wege der Forschung Darmstadt
- مسائل کشور و ناحیه‌شناسی
41. Wirth, E. 1978: Zur wissenschaftstheoretischen Problematik der Länderkunde in: Geogr. zeitschr. 66, pp. 241-261
- در خصوص مسائل و مشکلات نظریه علمی ناحیه‌شناسی
42. Wirth, E. 1979: Theoretische Geographie. Grundzüge einer theoretischen Kulturgeographie. Teubner Studienbücher
- جغرافیای تئوریک، مبانی نظریه‌ای جغرافیای فرهنگی
43. Zia Tavana, M. Hassan und Stöber, G. 1995: Geographieunterricht und Schulreform in Iran. in : Zeitschr. des Georg - Eckert - Instituts, Internationale Schulbuchforschung. 17 Gahrgang, pp. 315-328
- آموزش جغرافیا و نظام جدید مدرس در ایران

● چنانچه جغرافیا را علم بررسی سطح آکنده از حیات کره زمین با توجه به تفاوت‌های عظیم و بی‌پایان مکانی آن بدانیم، تبیین علمی این گوناگونی‌ها در رابطه با نیروهای مؤثر (در گذشته و حال) و نیز پیامدهای حاصل از مناسبات علت و معلولی (دیالکتیکی) جوامع انسانی با محیط‌زیست خود، که منجر به پیدایش چشم‌اندازهای فرهنگی در جهان می‌شود، از وظایف جغرافیا است.



نقشه سیاسی جهان

مرکزین شهری
 پایتخت
 شهر مهم
 راه آبی
 راه زمینی

جدول شماره ۱: روند افزایش کشورهای مستقل و نیمه مستقل جهان در دو سده اخیر

مقطع زمانی قاره‌ها	۱۸۰۰-۱۹۰۰		۱۹۰۰-۱۹۴۵		۱۹۴۵-۱۹۷۵		۱۹۷۵-۱۹۹۷		جمع		جمع کل کشورها	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
آسیا	-	-	۷	۱۹/۴۳۰/۴	۲۰	۵۵/۶۲۵/۳	۹	۲۵	۲۶	۲۱/۷	۸۱/۸	۴۴
آفریقا	۱	۲/۶	۲	۸/۷	۴۶	۸۶/۸۵۸/۲	۴	۷/۵	۵۳	۳۱/۸	۹۸/۱	۵۴
آمریکای لاتین (مکزیک و کوبا)	۱۹	۵۷/۶۶۷/۹	۲	۸/۷	۷	۲۱/۲	۵	۱۵/۲۱۳/۹	۲۳	۱۹/۸	۱۰۰	۱۷/۷
آمریکای شمالی	۲	۷/۱	-	-	-	-	-	-	-	-	-	۱/۱
اروپا	۶	۲۱/۴	۲۰	۳۳/۳۳/۵	۲	۶/۷	۱۲	۳۲/۳	۳۰	۱۸/۱	۶۳/۸	۴۱
اقیانوسیه	-	-	۲	۱۶/۷	۴	۵/۱	۶	۷۰/۶۱۶/۷	۱۲	۷/۲	۱۰۰	۹/۵
جمع	۲۸	۱۶/۹۱۰۰	۲۳	۱۳/۹۱۰۰	۷۹	۴۷/۶۱۰۰	۲۶	۲۱/۶۱۰۰	۱۶۶	۱۰۰	۸۹/۲	۱۸۶

منابع: اطلس کامل گیتاشناسی، ۱۳۷۸، صص ۱۱-۳۰ بر اساس Der Fisher Welt Almanach 1998, Britanica Book of the Year 1998

- با وجود اتحاد کشورهای بین شمالی و بین جنوبی در سال ۱۹۹۰، این دو کشور جدول جداگانه منظور شده‌اند.

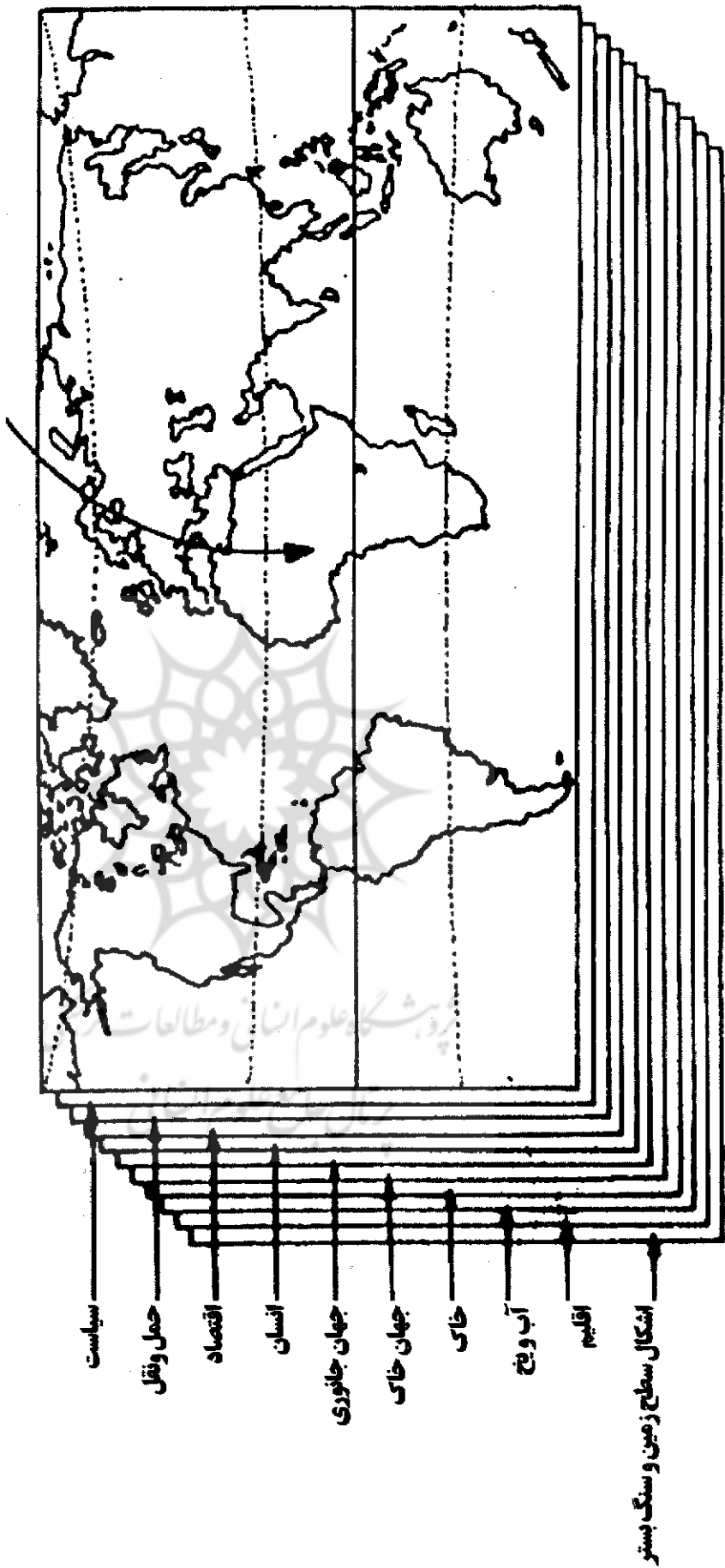
- کشور اسرائیل (فلسطین) در جدول منظور قرار نگرفته است.

- کشورهای ترکیه، ایران، تایلند، چین، روسیه، ژاپن، عمان، بریتانیا، ایتالیا، دانمارک، سان مارینو، سوئد، سوئیس، لهستان، موناکو، هلند، ایوبی و انگلستان بعنوان کشورهای دارای قدمت تاریخی فقط در جمع کل منظور شده‌اند.

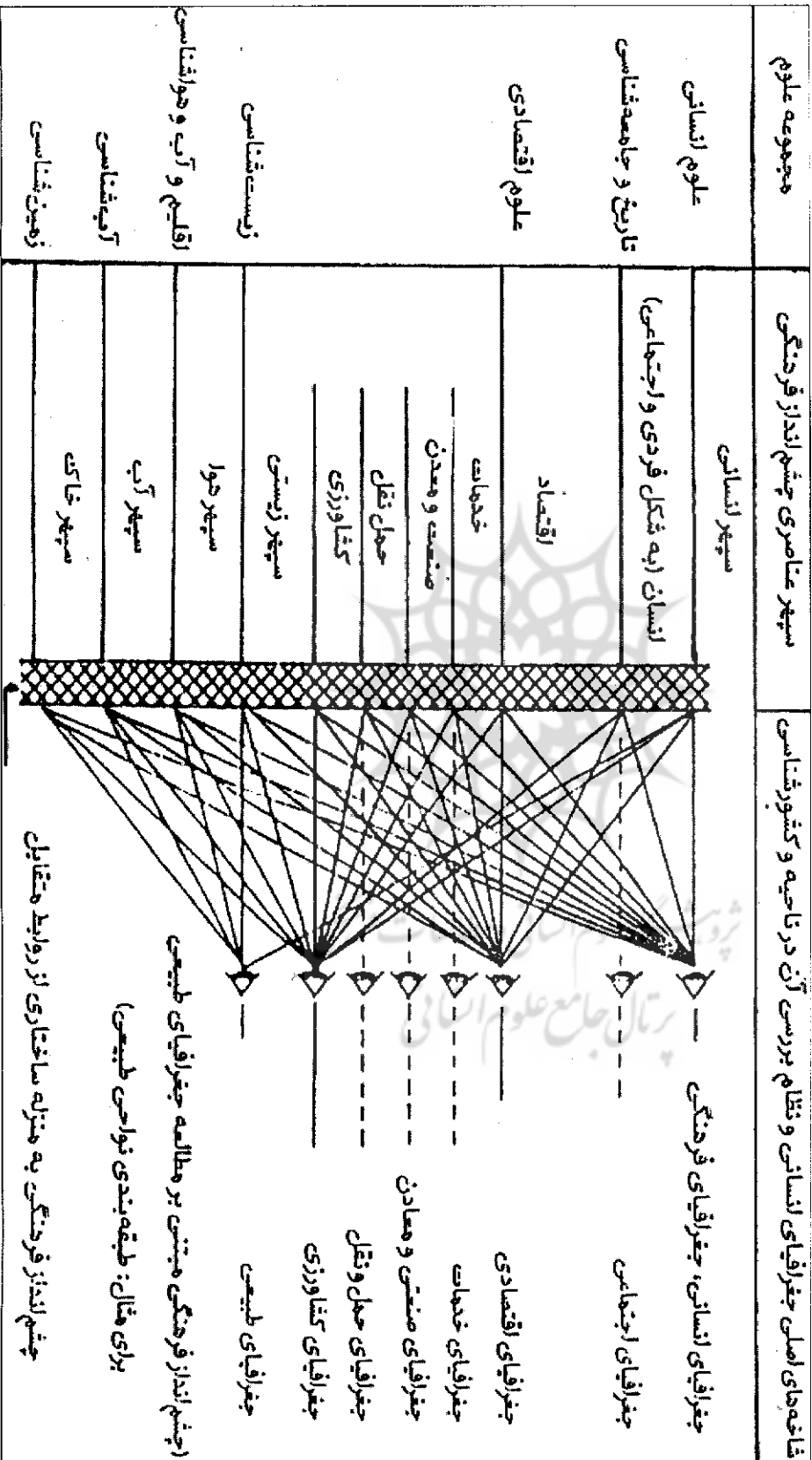
- کشورهای تیمور، اندور، وائواتو، هائیتی، ... به علت در دسترس نبودن اطلاعات در جدول منظور نشده‌اند.

- در سال ۱۹۹۷، شمار کشورهای جهان ۱۹۴ بوده است.

تصویر شماره ۱: روش سنتی جغرافیا در کشور و ناحیه‌شناسی

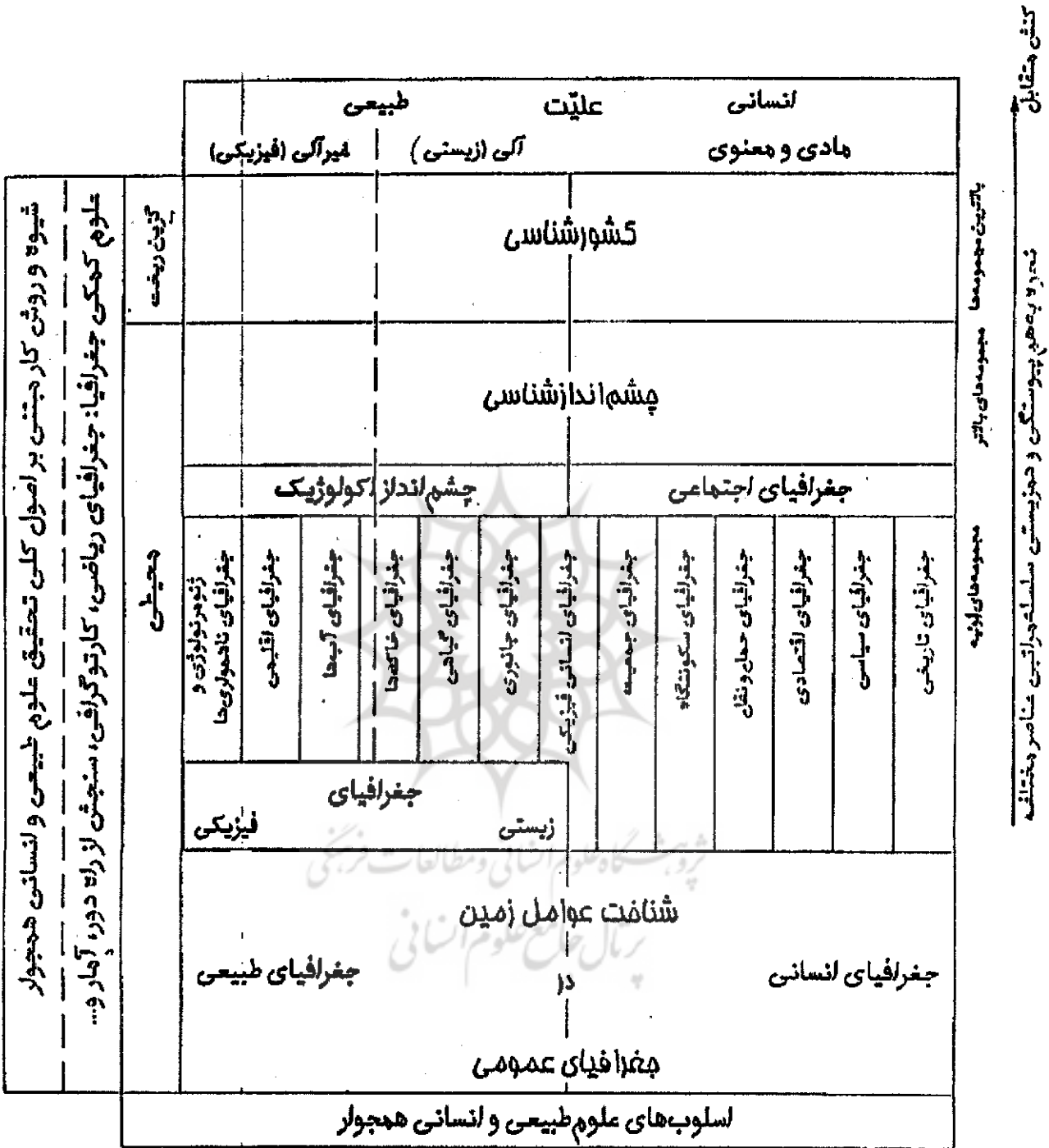


تصویر شماره ۲: بهره‌گیری از روش سیستماتیک علمی در کشورشناسی و چشم‌اندازهای جغرافیایی



ساخته: کارول، ۱۹۵۶، ص ۲۹۳ با اصلاحات و تغییرات

تصویر شماره ۳: جایگاه کشورشناسی در نظام قانونمند جغرافیا



کنش متقابل
نمودار به هم پیوستگی و همزیستی سلسله‌راتبی عناصر مختلفه

منبع: بر اساس نظریه اولیش (۱۹۷۱) و واریش هارت (۱۹۷۵) با تغییرات